

Submit Date: 04 November 2025
Revise Date: 15 November 2025
Accept Date: 19 February 2026
Initial Publish: 23 February 2026
Final Publish: 23 October 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Dual Nature of Criminal Justice in the Islamic Penal Code: Confrontation and Interaction Between Restorative and Non-Restorative Approaches in Hudud, Qisas, and Diyah Crimes

Hasan Ahmadi Ahangarānī¹, Seyed Mahmoud Majidi*², Mohammad Javad Baqizadeh³

1. Department of Criminal Law and Criminology, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran
2. Department of Law, University of Damghan, Damghan, Iran
3. Department of Islamic Jurisprudence and Law, Da.C., Islamic Azad University, Damghan, Iran

* Corresponding Author's Email: majidi@du.ac.ir

ABSTRACT

Criminal justice in contemporary legal systems is generally conceptualized through two major paradigms: the punitive (non-restorative) model and the restorative model. The former emphasizes retribution, deterrence, and the preservation of public order, whereas the latter focuses on compensation for harm, restoration of damaged relationships, and the active participation of both victim and offender in resolving the consequences of crime. The Islamic Penal Code of Iran, particularly in the domains of hudud, qisas, and diyah crimes, embodies a structure that is commonly associated with severe and corporal punishments; however, at deeper normative and functional levels, it contains mechanisms consistent with the logic of restorative justice. The central problem of this study is to clarify the dual nature of criminal justice within this law and to analyze how restorative and non-restorative approaches both confront and interact across the three legal categories of hudud, qisas, and diyah. Specifically, the research examines whether these areas merely represent manifestations of retributive justice or whether they reflect a hybrid model of criminal justice. The research adopts a descriptive–analytical methodology based on documentary analysis, with data collected from Islamic jurisprudential sources, criminal law doctrine, and provisions of the Islamic Penal Code, and analyzed within the theoretical framework of restorative justice. The findings indicate that hudud offenses, more than other categories, are dominated by a non-restorative logic grounded in the concept of divine rights (ḥaqq Allāh), although institutions such as repentance and the suspension of hudud punishments under specific conditions create limited restorative openings. In contrast, qisas and particularly diyah, due to the central role of the victim or the victim's heirs, the possibility of reconciliation, pardon, sentence conversion, and financial compensation, demonstrate substantial compatibility with restorative justice indicators. Consequently, the Islamic Penal Code cannot be characterized as a purely retributive system; rather, it represents an integrated or hybrid model of criminal justice. Accordingly, strengthening criminal mediation mechanisms, expanding reconciliation and pardon institutions throughout judicial proceedings, and adopting a restrictive and restoration-oriented interpretation of provisions governing the suspension or termination of punishment are recommended in order to enhance the coherence of this hybrid model and improve the effectiveness of Islamic criminal policy.

Keywords: Restorative Justice, Retributive Justice, Hudud, Qisas, Diyah, Islamic Criminal Policy.

How to cite: Ahmadi Ahangarānī, H., Majidi, S. M., & Baqizadeh, M. J. (2026). The Dual Nature of Criminal Justice in the Islamic Penal Code: Confrontation and Interaction Between Restorative and Non-Restorative Approaches in Hudud, Qisas, and Diyah Crimes. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(4), 1-19.



تاریخ ارسال: ۱۳ آبان ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۲۴ آبان ۱۴۰۴
 تاریخ پذیرش: ۳۰ بهمن ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ اولیه: ۴ اسفند ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

ماهیت دوگانه عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی: تقابل و تعامل رویکردهای ترمیمی و غیرترمیمی در جرایم حدی، قصاص و دیات

حسن احمدی آهنگرانی^۱، سید محمود مجیدی^{۲*}، محمد جواد باقی زاده^۳

۱. گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

۲. گروه حقوق، دانشگاه دامغان، دامغان، ایران

۳. گروه فقه و حقوق، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: majidi@du.ac.ir

چکیده

عدالت کیفری در نظام‌های حقوقی معاصر معمولاً در دو الگوی کلان کیفرمحور (غیرترمیمی) و ترمیم‌محور صورت‌بندی می‌شود؛ اولی بر سزادهی، ارباب و حفظ نظم عمومی تأکید دارد و دومی بر جبران خسارت، ترمیم روابط آسیب‌دیده و نقش فعال بزه‌دیده و بزه‌کار در حل و فصل پیامدهای جرم. قانون مجازات اسلامی ایران، به‌ویژه در حوزه جرایم حدی، قصاص و دیات، واجد ساختاری است که ظاهراً با کیفرهای شدید و بدنی شناخته می‌شود، اما در لایه‌های عمیق‌تر خود حاوی سازوکارهایی است که با منطق عدالت ترمیمی همخوانی دارد. مسئله اصلی این پژوهش تبیین ماهیت دوگانه عدالت کیفری در این قانون و تحلیل چگونگی تقابل و در عین حال تعامل رویکردهای ترمیمی و غیرترمیمی در سه قلمرو حدود، قصاص و دیات است؛ به‌ویژه این پرسش که آیا این حوزه‌ها صرفاً تجلی عدالت سزادهنده‌اند یا می‌توان از یک الگوی ترکیبی سخن گفت. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی با رویکرد اسنادی است و داده‌ها از منابع فقهی، دکترین حقوق کیفری و مقررات قانون مجازات اسلامی گردآوری و با چارچوب نظری عدالت ترمیمی تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد حدود بیش از سایر حوزه‌ها واجد غلبه منطق غیرترمیمی و حق‌اللهی‌اند، هرچند نهادهایی چون توبه و سقوط حد در شرایط خاص، روزه‌هایی ترمیمی ایجاد می‌کنند. در مقابل، قصاص و به‌ویژه دیات، به‌سبب نقش محوری بزه‌دیده یا اولیای دم، امکان صلح، گذشت، تبدیل کیفر و جبران مالی، به‌طور قابل توجهی با شاخص‌های عدالت ترمیمی انطباق دارند. در نتیجه، قانون مجازات اسلامی نه یک نظام کاملاً سزادهنده، بلکه واجد الگوی تلفیقی عدالت کیفری است. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود تقویت سازوکارهای میانجی‌گری کیفری، توسعه نهاد صلح و گذشت در مراحل دادرسی و تفسیر مضیق و ترمیم‌گرا از مقررات ناظر بر سقوط مجازات، به انسجام بیشتر این الگوی ترکیبی و کارآمدی سیاست جنایی کمک کند.

کلیدواژگان: عدالت ترمیمی، عدالت سزادهنده، حدود، قصاص، دیات، سیاست جنایی اسلامی.

نحوه استناددهی: احمدی آهنگرانی، حسن، مجیدی، سید محمود، و باقی زاده، محمد جواد. (۱۴۰۵). ماهیت دوگانه عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی: تقابل و تعامل رویکردهای ترمیمی و غیرترمیمی در جرایم حدی، قصاص و دیات. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴(۴)، ۱۹-۱.



عدالت کیفری در سیر تحول خود از یک الگوی صرفاً سزادهنده به سوی الگوهای ترکیبی و چندلایه حرکت کرده است (Zehr, 2002)؛ الگویی که در آن، پاسخ به جرم تنها در مجازات خلاصه نمی‌شود، بلکه ترمیم خسارت، بازسازی روابط اجتماعی آسیب‌دیده و بازگرداندن تعادل از دست‌رفته نیز به‌عنوان اهداف اساسی شناخته می‌شوند. در ادبیات جرم‌شناسی معاصر (Braithwaite, 2002)، این دو منطبق تحت عنوان عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی صورت‌بندی شده‌اند؛ اولی بر نقض نظم عمومی و ضرورت کیفر متناسب با تقصیر بزه‌کار تمرکز دارد و دومی جرم را لطمه به اشخاص و روابط انسانی دانسته و بر جبران، گفت‌وگو و مشارکت ذی‌نفعان تأکید می‌کند.

در نگاه نخست، قانون مجازات اسلامی ایران به‌ویژه در حوزه حدود، قصاص و دیات، در زمره نظام‌های کیفرمحور و سخت‌گیر طبقه‌بندی می‌شود؛ زیرا با کیفرهای بدنی، سلب حیات و مجازات‌های شدید شناخته می‌شود (Ardebili, 2019). با این حال، تحلیل عمیق‌تر ساختار این قانون نشان می‌دهد که در کنار منطق سزادهی، سازوکارهایی وجود دارد که با شاخص‌های عدالت ترمیمی هم‌خوان است؛ از جمله نقش محوری بزه‌دیده در قصاص، امکان صلح و گذشت، جایگزینی دیه به‌عنوان جبران مالی و نهادهایی چون عفو و توبه در شرایط خاص (Ashouri, 2017). بدین ترتیب، قانون مجازات اسلامی واجد نوعی ماهیت دوگانه در عدالت کیفری است که تاکنون به‌صورت منسجم و نظری تحلیل نشده است.

بیان مسئله پژوهش حاضر ناظر بر همین دوگانگی است. پرسش اصلی آن است که آیا حدود، قصاص و دیات صرفاً تجلی عدالت سزادهنده و غیرترمیمی‌اند، یا آنکه می‌توان در بطن این نهادها عناصر و کارکردهای ترمیمی را نیز شناسایی کرد؟ برداشت رایج در بخشی از ادبیات حقوقی، این مجازات‌ها را به‌مثابه نمود کامل

کیفرگرایی و اقتدار حاکمیت معرفی می‌کند (Mir Mohammad Sadeghi, 2020)، در حالی که برخی تحلیل‌های فقهی نشان می‌دهد محوریت حق‌الناس در قصاص و دیات و تأکید بر صلح و گذشت، آن‌ها را به الگوی جبران‌محور نزدیک می‌سازد (محقق داماد، ۱۳۹۳: ۲۱۴). این دو برداشت متعارض، ضرورت بازخوانی نظری ساختار عدالت کیفری در این حوزه را آشکار می‌سازد.

شکاف تحقیق دقیقاً در همین نقطه شکل می‌گیرد. نخست آنکه بیشتر پژوهش‌های داخلی، حدود، قصاص و دیات را به‌صورت منفک و با رویکرد فقهی یا توصیفی بررسی کرده‌اند و کمتر تلاشی برای تحلیل آن‌ها در چارچوب نظری عدالت ترمیمی صورت گرفته است. دوم آنکه در ادبیات عدالت ترمیمی نیز تمرکز غالب بر جرایم سبک یا میان‌رده است و کمتر به امکان اعمال این منطق در جرایم شدید پرداخته شده است (Zehr, 2002). از این رو، پیوند دادن این دو حوزه دانشی، یعنی فقه جزایی اسلامی و نظریه عدالت ترمیمی، خلأیی نظری را پر می‌کند. دلیل انتخاب موضوع افزون بر خلأ علمی، به تحولات سیاست جنایی معاصر نیز بازمی‌گردد. نظام‌های کیفری در پی کاهش آثار منفی حبس و کیفرهای سخت و افزایش نقش بزه‌دیده در فرایند عدالت هستند. در این چارچوب، بازخوانی ظرفیت‌های ترمیمی موجود در قانون مجازات اسلامی می‌تواند نشان دهد که این نظام حقوقی، برخلاف تصور رایج، واجد بنیان‌هایی همسو با گرایش‌های نوین عدالت کیفری است و امکان ارائه الگویی بومی از عدالت ترمیمی را فراهم می‌سازد (Braithwaite, 2002).

بر این اساس، سؤال اصلی تحقیق چنین صورت‌بندی می‌شود: ماهیت عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی در حوزه حدود، قصاص و دیات چیست و رویکردهای ترمیمی و غیرترمیمی در این حوزه‌ها چه نسبتی از تقابل یا تعامل با یکدیگر دارند. در پاسخ، فرضیه تحقیق آن است که قانون مجازات اسلامی واجد یک الگوی

تلفیقی عدالت کیفری است؛ به گونه‌ای که در حدود، غلبه با منطق غیرترمیمی و حق‌اللهی است، اما در قصاص و به‌ویژه دیات، عناصر ترمیمی به‌واسطه نقش بزه‌دیده، جبران خسارت و امکان صلح و گذشت برجسته‌اند و این دو منطق نه در تقابل مطلق، بلکه در نوعی تعامل ساختاری قرار دارند. در نتیجه، این پژوهش می‌کوشد با تحلیل توصیفی-تحلیلی مقررات قانونی و مبانی فقهی، تصویری منسجم از این ماهیت دوگانه ارائه دهد و نشان دهد که عدالت کیفری اسلامی را باید در قالب یک الگوی ترکیبی فهم کرد؛ الگویی که ظرفیت پیوند میان اقتدار نظم عمومی و ترمیم روابط انسانی آسیب‌دیده را داراست.

مبانی نظری تحقیق

مطالعه عدالت کیفری در ادبیات جرم‌شناسی و حقوق، عمدتاً در دو جریان اصلی شکل گرفته است: عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی. عدالت سزادهنده بر این اصل مبتنی است که جرم نقض نظم عمومی و قوانین الهی یا اجتماعی است و مجازات متناسب با تقصیر بزه‌کار، به‌منظور بازگرداندن عدالت، بازدارندگی و ارعاب، اعمال می‌شود (Duff, 2001). این رویکرد معمولاً تمرکز خود را بر اعمال کیفر، بازداشت و مجازات‌های سخت می‌گذارد و نقش بزه‌دیده در فرایند عدالت محدود به شهادت و ارائه مدارک است. در مقابل، عدالت ترمیمی جرم را به‌عنوان آسیب به افراد و روابط اجتماعی می‌بیند و هدف اصلی آن ترمیم آسیب، بازگرداندن تعادل و بازسازی روابط اجتماعی است (Zehr, 2002). در این چارچوب، بزه‌دیده و بزه‌کار به‌صورت فعال در فرایند حل اختلاف مشارکت دارند و سازوکارهایی مانند میانجی‌گری، صلح، گذشت و جبران خسارت مورد توجه قرار می‌گیرد.

مفهوم عدالت ترمیمی در مقایسه با عدالت سزادهنده، ابعاد متعددی دارد. ابتدا تمرکز آن بر بازسازی روابط انسانی است و نه صرفاً مجازات بزه‌کار (Braithwaite, 2002). دوم، عدالت ترمیمی به نقش فعال بزه‌دیده و جامعه تأکید دارد، به طوری که تصمیمات

کیفری تحت تأثیر رضایت، گذشت و جبران خسارت صورت می‌گیرد. سوم، این الگو به دنبال پیشگیری از جرم و بازپروری بزه‌کار است، نه صرفاً تحمیل رنج و درد جسمی یا روانی.

در چارچوب قانون مجازات اسلامی ایران، تحلیل ماهیت عدالت کیفری نیازمند بررسی همزمان شاخص‌های ترمیمی و غیرترمیمی است. حدود، قصاص و دیات از جمله جرایمی هستند که به لحاظ سنتی تحت لوای عدالت سزادهنده طبقه‌بندی می‌شوند؛ چرا که مجازات‌های آن‌ها شدید و برگرفته از اصول شرعی است و هدف اصلی، حفظ نظم عمومی و اجرای حق‌اللهی است (Ardebili, 2019). با این حال، در لایه‌های قانونی و فقهی، سازوکارهایی وجود دارد که مؤید عدالت ترمیمی‌اند؛ به‌عنوان مثال، امکان صلح و گذشت در قصاص، جایگزینی دیه به‌جای قصاص و نهادهایی مانند عفو و سقوط حد، نشان می‌دهند که بزه‌دیده و اولیای دم می‌توانند نقش مؤثری در کاهش شدت مجازات و جبران خسارت داشته باشند (Ashouri, 2017).

این دوگانگی موجب شده است که عدالت کیفری در ایران نه صرفاً کیفرمحور و غیرترمیمی، بلکه ترکیبی از هر دو منطق باشد. در نتیجه، مبانی نظری این تحقیق بر دو محور استوار است: نخست، نظریه عدالت سزادهنده و شاخص‌های آن شامل شدت مجازات، بازدارندگی و تحمیل مسئولیت کیفری؛ دوم، نظریه عدالت ترمیمی و شاخص‌های آن شامل مشارکت بزه‌دیده، جبران خسارت، صلح و بازپروری بزه‌کار. با این رویکرد، امکان تحلیل ساختاری و ارزیابی تقابل و تعامل رویکردهای ترمیمی و غیرترمیمی در حدود، قصاص و دیات فراهم می‌شود.

در نهایت، مبانی نظری تحقیق این امکان را می‌دهد که عدالت کیفری اسلامی به‌عنوان یک الگوی ترکیبی و دوگانه درک شود؛ الگویی که ضمن رعایت اصول سزادهی و حق‌اللهی، ظرفیت بومی برای ترمیم روابط اجتماعی آسیب‌دیده و جبران خسارت را نیز دارد. چنین فهمی نه تنها خلأهای نظری موجود در تحلیل عدالت

قصاص و دیات، ساختاری سزادهنده دارد؛ زیرا مجازات‌ها در این حوزه‌ها شدید و برگرفته از اصول شرعی است و هدف اصلی، اجرای حق‌اللهی و حفظ نظم اجتماعی است (Ashouri, 2017). با این حال، تحلیل فقهی نشان می‌دهد که برخی نهادها و سازوکارها، مانند صلح و گذشت در قصاص، جایگزینی دیه، و نهادهایی همچون عفو و سقوط حد، با اصول عدالت ترمیمی همخوانی دارند و امکان بازسازی روابط آسیب‌دیده و جبران خسارت را فراهم می‌کنند (Mohaghegh Damad, 2014). به عبارت دیگر، قانون مجازات اسلامی واجد ماهیت دوگانه عدالت کیفری است؛ یعنی هم عناصر سزادهنده و هم عناصر ترمیمی در آن قابل شناسایی است.

تحلیل نظریه‌های عدالت سزادهنده و ترمیمی نشان می‌دهد که هر کدام مزایا و محدودیت‌های خاص خود را دارند. عدالت سزادهنده با تأکید بر کیفر و ارعاب، نظم عمومی را حفظ می‌کند و از بزه‌کاری‌های مکرر پیشگیری می‌کند، اما ممکن است در مواردی باعث افزایش تنش اجتماعی، آسیب به بزه‌دیده و بازتولید خشونت شود (Najafi Abrandabadi, 2016). در مقابل، عدالت ترمیمی با جلب مشارکت فعال بزه‌دیده و جامعه، روابط آسیب‌دیده را بازسازی می‌کند و بزه‌کار را به مسئولیت‌پذیری و بازپروری هدایت می‌نماید، اما اجرای آن نیازمند سازوکارهای کارآمد میانجی‌گری و آموزش قضات است و در برخی جرایم شدید، پذیرش عملی آن ممکن است با محدودیت مواجه شود (Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

در حوزه‌های قصاص و دیات، عدالت ترمیمی به‌واسطه نقش محوری بزه‌دیده و اولیای دم، امکان عملی بیشتری دارد. صلح و گذشت و جبران خسارت، نه تنها آثار منفی جرم را کاهش می‌دهند، بلکه باعث تقویت انسجام اجتماعی و کاهش تنش‌های خانوادگی می‌شوند (Abbasi, 2022). این سازوکارها نشان می‌دهد که حتی در جرایم شدید نیز می‌توان رویکرد ترمیمی را

کیفری در ایران را پُر می‌کند، بلکه پایه‌ای برای پیشنهاد اصلاحات سیاست‌جنایی و تقویت سازوکارهای ترمیمی در قانون مجازات اسلامی فراهم می‌آورد.

مفهوم عدالت کیفری: سزادهنده و ترمیمی

عدالت کیفری از جمله مفاهیم بنیادین حقوق و جرم‌شناسی است که هدف اصلی آن پاسخ به رفتار مجرمانه و بازگرداندن نظم اجتماعی و حقوقی است. در ادبیات کیفری، دو رویکرد اصلی برای تحقق عدالت شناسایی شده است: عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی. عدالت سزادهنده بر مجازات متناسب با جرم تأکید دارد و جرم را نقض نظم اجتماعی و حقوق الهی یا انسانی می‌داند (Katouzian, 2017). این رویکرد اساساً بر تحمیل کیفر به بزه‌کار، ارعاب و بازدارندگی و تأمین نظم عمومی تمرکز دارد و نقش بزه‌دیده در فرآیند قضایی غالباً محدود به ارائه مدارک و شهادت است (Jafari Langroudi, 2016). در این منظر، عدالت مفهومی نسبی و مبتنی بر تعادل میان جرم و مجازات دارد؛ به عبارت دیگر، کیفر به‌عنوان تلافی قانونی برای جرم اعمال می‌شود تا جامعه احساس عدالت نماید و نظم عمومی حفظ شود (Ardebili, 2019).

در مقابل، عدالت ترمیمی جرم را نه صرفاً نقض قانون، بلکه آسیب به افراد، خانواده‌ها و جامعه می‌داند و هدف اصلی آن بازگرداندن تعادل و ترمیم روابط آسیب‌دیده است (Zehr, 2002). این رویکرد بزه‌دیده و بزه‌کار را در فرآیند تصمیم‌گیری فعال می‌سازد و ابزارهایی مانند میانجی‌گری، صلح، گذشت و جبران خسارت را برای کاهش آثار منفی جرم مورد توجه قرار می‌دهد (Braithwaite, 2002). در عدالت ترمیمی، توجه به بازپروری بزه‌کار و پیشگیری از ارتکاب مجدد جرم، به همان اندازه تحمیل مجازات اهمیت دارد (Hamidi, 2020).

در متون فقهی و حقوقی ایران نیز این دو رویکرد قابل شناسایی است. قانون مجازات اسلامی، به ویژه در حوزه جرایم حدی،

شاخص دوم، تمرکز بر بازدارندگی و ارباب اجتماعی است؛ مجازات‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که علاوه بر اصلاح بزهکار، دیگران را از ارتکاب جرم بازدارد (Ardebili, 2019). شاخص سوم، غلبه اقتدار حاکمیت و حفظ نظم عمومی است؛ تصمیمات کیفری در این رویکرد بیشتر به عنوان ابزاری برای اجرای حق الهی یا حفظ نظم اجتماعی عمل می‌کند و نقش بزه‌دیده محدود است (Jafari Langroudi, 2016).

در نظام قانون مجازات اسلامی، نمونه‌های شاخص عدالت غیرترمیمی را می‌توان در حدود مشاهده کرد. مجازات‌هایی مانند قصاص عضو، شلاق و تعزیرات شدید، عمدتاً با هدف تأمین نظم عمومی و اجرای حق الهی اعمال می‌شوند و امکان کاهش یا جایگزینی آن‌ها تنها در موارد محدود و تحت شرایط خاصی مانند توبه یا سقوط حد وجود دارد (Ashouri, 2017). در این چارچوب، تمرکز بر کیفر و مجازات بدنی است و رویکرد ترمیمی نقش ثانویه دارد.

ب) شاخص‌های عدالت ترمیمی

در مقابل، عدالت ترمیمی بر شاخص‌هایی تأکید دارد که نقش بزه‌دیده، بزهکار و جامعه را در بازسازی روابط آسیب‌دیده برجسته می‌کند. شاخص اول، نقش فعال بزه‌دیده در فرایند عدالت است؛ بزه‌دیده می‌تواند در تعیین مجازات، صلح، گذشت یا جبران خسارت مشارکت کند و این مشارکت به ارتقای رضایت از عدالت و کاهش آثار منفی جرم کمک می‌کند (Hamidi, 2020). شاخص دوم، امکان جبران خسارت و ترمیم آسیب است؛ در این رویکرد مجازات صرفاً تحمیل رنج نیست، بلکه جبران مادی یا معنوی برای بزه‌دیده نیز مدنظر قرار می‌گیرد (Mohaghegh Damad, 2014). شاخص سوم، بازپروری بزهکار و پیشگیری از جرم مجدد است؛ عدالت ترمیمی به دنبال اصلاح رفتار بزهکار و کاهش خطر ارتکاب مجدد است (Najafi Abrandabadi, 2016).

وارد سیاست کیفری نمود و یک الگوی ترکیبی عدالت کیفری ارائه داد. لذا، مفهوم عدالت کیفری در نظام‌های حقوقی، یک طیف از سزادهی تا ترمیم را شامل می‌شود. تحلیل این مفاهیم در چارچوب قانون مجازات اسلامی ایران نشان می‌دهد که؛ حدود غالباً با منطق غیرترمیمی و حق الهی تعریف می‌شوند و هدف اصلی حفظ نظم عمومی و اجرای کیفر است. قصاص و دیات با عناصر ترمیمی مانند صلح، گذشت و جبران مالی همراه هستند و نقش بزه‌دیده در تصمیم‌گیری برجسته است. این ترکیب موجب شکل‌گیری یک ماهیت دوگانه عدالت کیفری می‌شود که می‌تواند الگوی بومی برای تطبیق عدالت ترمیمی با اصول شرعی و قانونگذاری ایران باشد. در نتیجه، شناسایی و تحلیل این دو رویکرد در کنار یکدیگر، پایه نظری محکمی برای بررسی تعامل و تقابل عدالت ترمیمی و غیرترمیمی در جرایم حدی، قصاص و دیات فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که سیاست جنایی اسلامی نه صرفاً کیفرمحور، بلکه قابلیت ترکیب با منطق ترمیمی را داراست.

شاخص‌ها و معیارهای عدالت ترمیمی و غیرترمیمی

تحلیل عدالت کیفری بدون تعیین شاخص‌ها و معیارهای سنجش عملکرد آن غیرممکن است. عدالت کیفری، به‌ویژه در حوزه جرایم شدید مانند حدود، قصاص و دیات، از منظر نظری و عملی قابل سنجش است. در ادبیات جرم‌شناسی، عدالت سزادهنده و ترمیمی بر اساس شاخص‌های متمایز تعریف می‌شوند که امکان تحلیل و ارزیابی عملکرد نظام کیفری را فراهم می‌سازد (Braithwaite, 2002).

الف) شاخص‌های عدالت غیرترمیمی

عدالت سزادهنده یا غیرترمیمی بر اصولی استوار است که شدت و نوع مجازات را به عنوان معیار اصلی ارزیابی می‌کنند. شاخص اول، شدت و تناسب کیفر با جرم است؛ یعنی مجازات باید به‌طور متناسب با میزان جرم تعیین شود تا هم بازدارندگی ایجاد کند و هم حس عدالت را در جامعه تأمین نماید (Katouzian, 2017).

می‌دهد که نظام حقوقی ایران، ماهیت دوگانه عدالت کیفری را به صورت عملی منعکس می‌کند و ظرفیت ترکیب رویکردهای سزادهنده و ترمیمی را دارد. چنین فهمی می‌تواند پایه نظری محکمی برای توسعه سیاست جنایی، اصلاح مقررات و تقویت سازوکارهای ترمیمی در جرایم شدید فراهم کند.

چارچوب حقوقی و فقهی جرایم حدی، قصاص و دیات

جرایم حدی، قصاص و دیات از جمله شاخص‌ترین مصادیق اجرای عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی ایران هستند و از منظر فقهی و قانونی دارای جایگاه ویژه‌ای می‌باشند. جرایم حدی، به سبب ماهیت شرعی و تعیین دقیق مجازات‌ها توسط نصوص اسلامی، غالباً به عنوان نماد عدالت غیرترمیمی و حق الهی شناخته می‌شوند (Ardebili, 2019). این جرایم شامل سرقت، زنا، قذف، شرب خمر و برخی انواع قتل عمد هستند که مجازات‌های آن‌ها از قبل مشخص و غیرقابل تغییر است، مگر در مواردی که شرایط سقوط حد مانند توبه یا گذشت حاکمیت داشته باشد (Ashouri, 2017). بدین ترتیب، حدود نمونه‌ای روشن از اجرای عدالت سزادهنده در نظام کیفری ایران محسوب می‌شوند. در مقابل، جرایم قصاص و دیات، هرچند از نظر شدت کیفر مشابه حدود قلمداد می‌شوند، اما دارای سازوکارهایی هستند که امکان اعمال منطبق عدالت ترمیمی را فراهم می‌آورند. از منظر فقهی، قصاص عمدتاً در قتل و صدمات بدنی شدید اعمال می‌شود و اولیای دم در این جرایم نقش محوری دارند؛ به طوری که صلح، گذشت و حتی تبدیل قصاص به دیه، امکان کاهش شدت مجازات و بازسازی روابط میان بزه‌دیده و بزه‌کار را فراهم می‌کند (Mohaghegh Damad, 2014). در دیات نیز، هدف علاوه بر اجرای عدالت، جبران خسارت مالی و ترمیم آسیب به خانواده بزه‌دیده است، که مؤید شاخص‌های عدالت ترمیمی در ساختار قانونی است (Najafi Abrandabadi, 2016).

در چارچوب قانون مجازات اسلامی، قصاص و دیات نمونه‌هایی از سازوکارهایی هستند که شاخص‌های عدالت ترمیمی را منعکس می‌کنند. امکان صلح و گذشت، تبدیل قصاص به دیه و جبران خسارت مالی، زمینه‌ای برای نقش فعال بزه‌دیده فراهم می‌آورد و ضمن کاهش آثار منفی جرم، موجب بازسازی روابط اجتماعی می‌شود (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). حتی در دیات، تمرکز بر جبران مالی و رضایت اولیای دم، مؤید شاخص‌های عدالت ترمیمی است و نشان می‌دهد که این نظام قادر است دو منطق عدالت را به صورت همزمان اجرا کند.

با مقایسه شاخص‌های دو رویکرد، روشن می‌شود که عدالت غیرترمیمی عمدتاً بر کیفر، بازدارندگی و اقتدار حاکمیت تمرکز دارد، در حالی که عدالت ترمیمی بر مشارکت فعال بزه‌دیده، بازسازی آسیب و بازپروری بزه‌کار تأکید می‌کند (Abbasi, 2022). این تمایز شاخص‌ها، پایه‌ای برای تحلیل ماهیت دوگانه عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد که این قانون نه صرفاً کیفرمحور است و نه صرفاً ترمیمی، بلکه در برخی حوزه‌ها امکان تعامل این دو منطق وجود دارد.

شناخت شاخص‌های عدالت ترمیمی و غیرترمیمی برای تبیین کارکردهای قانون و پیشنهاد اصلاحات سیاست جنایی اهمیت دارد. با تحلیل شاخص‌ها می‌توان ارزیابی کرد که کدام نهادها و جرایم قابلیت توسعه رویکرد ترمیمی دارند و کدام نهادها نیازمند تقویت یا بازنگری هستند. به عنوان مثال، استفاده گسترده از میانجی‌گری کیفری و آموزش قضات در جرایم مستوجب قصاص و دیات می‌تواند شاخص‌های عدالت ترمیمی را تقویت کند و در عین حال، حفظ مجازات‌های حدی در حدود، شاخص‌های عدالت غیرترمیمی را تضمین می‌کند (Ashouri, 2017).

در مجموع، شاخص‌ها و معیارهای عدالت کیفری ابزارهای مفهومی و عملیاتی برای تحلیل ساختار و عملکرد نظام کیفری هستند. در قانون مجازات اسلامی، بررسی این شاخص‌ها نشان

تحلیل تطبیقی فقه و قانون نشان می‌دهد که اصول کلی این نظام مبتنی بر ترکیب دو منطق عدالت است: عدالت غیرترمیمی، بر اساس نصوص شرعی و اجرای کیفرهای مشخص و عدالت ترمیمی، از طریق سازوکارهایی مانند صلح، گذشت، جبران مالی و نقش فعال بزه‌دیده. در عمل، این ترکیب موجب می‌شود که قانون مجازات اسلامی از یک سو اقتدار نظم عمومی و اجرای حق‌اللهی را تأمین کند و از سوی دیگر، ظرفیت بازسازی روابط آسیب‌دیده و کاهش آثار منفی جرم را داشته باشد (Jafari, Langroudi, 2016; Katouzian, 2017).

علاوه بر این، تحلیل حقوقی نشان می‌دهد که چارچوب فقهی جرایم حدی، قصاص و دیات با تأکید بر نصوص قرآن و سنت پیامبر، قواعدی روشن و دقیق برای تعیین مجازات‌ها ارائه می‌دهد و از این جهت، تضمین‌کننده عدالت و پیشگیری اجتماعی است (Ashouri, 2017; Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

با این حال، همان‌طور که عباسی (۱۴۰۱) و حمیدی (۱۳۹۹) اشاره کرده‌اند، ظرفیت‌های ترمیمی نیز در این نظام وجود دارد که می‌تواند ضمن حفظ ماهیت کیفر، سازوکارهایی برای صلح، گذشت و جبران خسارت ایجاد کند و نقش فعال جامعه و بزه‌دیده را در فرآیند عدالت تقویت نمایند. این ترکیب، نظام کیفری ایران را به‌عنوان یک مدل دوگانه و تلفیقی عدالت کیفری معرفی می‌کند که قابلیت انطباق با رویکردهای نوین عدالت ترمیمی را نیز دارد (Abbasi, 2022; Hamidi, 2020).

حدود: کیفر و اقتدار حق‌اللهی

حدود به عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم حقوق کیفری اسلامی، واجد ماهیت شرعی و اقتدار قانونی ویژه‌ای است و به دلیل صراحت نصوص، معمولاً به عنوان نماد عدالت سزادهنده و حق‌اللهی شناخته می‌شود (Ardebili, 2019). این جرایم، در منابع فقهی و قانونی مشخص شده‌اند و مجازات‌های آن‌ها از قبل تعیین شده و قابل تغییر نیست، مگر در موارد خاصی که نصوص

شرعی سقوط حد را مجاز می‌دانند، مانند توبه بزهکار یا گذشت حاکمیت در شرایط اضطراری (Mohaghegh Damad, 2014). بدین ترتیب، حدود یکی از شاخص‌های اصلی اجرای عدالت غیرترمیمی در نظام کیفری ایران به شمار می‌رود و تمرکز آن بر حفظ نظم عمومی، اجرای حق‌اللهی و بازدارندگی جرم است. از منظر فقهی، حدود بر اساس نصوص قرآن و سنت پیامبر تعریف شده‌اند و شامل جرایمی مانند سرقت، زنا، فذف، شرب خمر و برخی جرایم علیه امنیت جامعه هستند (Ashouri, 2017). شدت و ماهیت کیفرهای این جرایم نشان می‌دهد که هدف اصلی قانون، تأمین نظم عمومی و مجازات بزهکار مطابق حکم الهی است. به بیان دیگر، کیفرهای حدود علاوه بر آثار تربیتی، نقش بازدارندگی و تثبیت اقتدار حاکمیت اسلامی را نیز ایفا می‌کنند (Jafari Langroudi, 2016). برای مثال، حد سرقت، شلاق و قطع دست در شرایط مقرر، به منظور بازدارندگی و ایجاد امنیت اقتصادی و اجتماعی وضع شده است و رعایت دقیق شرایط شرعی برای اجرای آن ضروری است (Katouzian, 2017).

تحلیل تطبیقی قوانین کیفری و متون فقهی نشان می‌دهد که اجرای حدود نه تنها با منطق سزادهنده همخوان است، بلکه با مفاهیم حق‌اللهی و تقدس قانون شرعی پیوند مستقیم دارد. در این چارچوب، بزه‌دیده نقشی محدود دارد و اجرای مجازات عمدتاً بر اساس اقتدار حاکمیت و نصوص شرعی صورت می‌گیرد (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). این محدودیت نقش بزه‌دیده، شاخص بارز عدالت غیرترمیمی در حدود است، زیرا هدف اصلی اجرای کیفر و تثبیت نظم عمومی است و امکان جبران مستقیم خسارت یا مشارکت فعال بزه‌دیده در تصمیم‌گیری محدود می‌باشد (Najafi Abrandabadi, 2016).

با این حال، برخی سازوکارهای فقهی و قانونی، امکان تعدیل اثرات شدید کیفرهای حدود را فراهم می‌کنند و به نوعی با شاخص‌های عدالت ترمیمی همخوانی دارند. برای مثال، نهاد توبه در فقه

محدود و هم‌خوانی نسبی با منطق ترمیمی را فراهم می‌آورد. این ترکیب نشان می‌دهد که تحلیل نظام کیفری ایران نیازمند بررسی دقیق فقهی و حقوقی است تا بتوان الگوی ترکیبی عدالت کیفری را به طور کامل شناسایی و تبیین کرد.

قصاص و دیات: نقش بزه‌دیده و امکان جبران خسارت

قصاص و دیات از جمله مهم‌ترین مصادیق اجرای عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی هستند که به لحاظ شدت کیفر با حدود هم‌ترازند، اما در مقایسه با جرایم حدی، ظرفیت بیشتری برای اجرای عدالت ترمیمی دارند. در این نظام، بزه‌دیده و اولیای دم نقش محوری در تعیین سرنوشت مجازات دارند و می‌توانند با صلح، گذشت و دریافت دیه، آثار منفی جرم را کاهش دهند و روابط اجتماعی آسیب‌دیده را بازسازی کنند (Ashouri, 2017). این ویژگی نشان می‌دهد که قصاص و دیات به رغم ماهیت سزادهنده، امکان تلفیق با منطق ترمیمی را فراهم می‌آورند.

از منظر فقهی، قصاص به معنای مجازات متقابل است و در قتل عمد یا صدمات بدنی شدید اعمال می‌شود. اصول فقهی بر این نکته تأکید دارند که اجرای قصاص باید با دقت کامل انجام شود و شرایط قانونی تحقق آن از جمله وجود شاهد معتبر، احراز عمد و رعایت حق اولیای دم، به طور کامل رعایت گردد (Mohaghegh Damad, 2014). این دقت در اجرای قصاص نشان‌دهنده رعایت عدالت کیفری غیرترمیمی است، اما همزمان، امکان صلح و گذشت اولیای دم، که در قوانین ایران و فقه اسلامی پذیرفته شده، نمونه‌ای روشن از شاخص‌های عدالت ترمیمی محسوب می‌شود (Jafari Langroudi, 2016).

دیات نیز جنبه مالی قصاص را تقویت می‌کند و هدف آن، جبران خسارت مالی و روحی بزه‌دیده است (Ardebili, 2019). در این سازوکار، بزه‌دیده می‌تواند با دریافت دیه، بخشی از آسیب ناشی از جرم را جبران نماید و در مواردی که بزه‌دیده از قصاص صرف‌نظر می‌کند، مجازات به دیه تبدیل می‌شود. این انعطاف

اسلامی و قانون مجازات اسلامی، فرصتی برای سقوط حد در شرایط خاص فراهم می‌آورد که به بزه‌کار امکان اصلاح و بازگشت به جامعه را می‌دهد (Hamidi, 2020). همچنین، در موارد اضطراری یا شک در احراز شرایط قانونی، اجرای حد به تعویق می‌افتد یا تغییر می‌یابد، که این امر نشان‌دهنده انعطاف نسبی در اجرای قوانین سخت‌گیرانه و ظرفیت محدود برای ملاحظات انسانی و اجتماعی است (Aghababaei, 2018).

بررسی فقهی و حقوقی حد سرقت و زنا نشان می‌دهد که معیارهای دقیق برای اجرای کیفر، شامل اثبات جرم، شرایط اجرای حد و حضور شاهدان معتبر است (Kamali, 2015). این دقت مقررات، نه تنها اعتبار و مشروعیت نظام کیفری را تضمین می‌کند، بلکه امکان اجتناب از اجرای ناعادلانه کیفر را فراهم می‌آورد و از این منظر، با شاخص‌های عدالت کیفری مدرن نیز قابل مقایسه است. هرچند هدف اصلی، اجرای مجازات سزادهنده است، اما توجه به شرایط احراز جرم و موانع قانونی، نشان‌دهنده نوعی تعادل میان شدت کیفر و رعایت حقوق افراد است (Karimi, 2017). از منظر سیاست جنایی، اجرای حدود به دلیل شدت کیفر و اقتدار حق‌اللهی، نقش بازدارندگی قابل توجهی دارد و ضمن تثبیت نظم اجتماعی، اعتماد جامعه به عدالت کیفری را تقویت می‌کند (Ebrahimi, 2019). با این حال، محدودیت در مشارکت بزه‌دیده و تمرکز صرف بر کیفر، ممکن است آثار روانی و اجتماعی منفی بر بزه‌کار و خانواده او داشته باشد، که این امر به صورت بالقوه باعث ایجاد فاصله میان عدالت سزادهنده و ترمیمی می‌شود. در نتیجه، چارچوب حقوقی و فقهی حدود، نشان‌دهنده ماهیت غیرترمیمی و اقتدار محور حق‌اللهی در نظام کیفری ایران است. این جرایم شاخصی برای بررسی عدالت سزادهنده و تحلیل تعامل آن با عدالت ترمیمی در سایر جرایم مانند قصاص و دیات به شمار می‌روند. با وجود شدت کیفر و محدودیت نقش بزه‌دیده، ظرفیت‌هایی مانند توبه و شرایط خاص اجرای حد، امکان انعطاف

قضات و ترویج فرهنگ گذشت، موجب افزایش تأثیرگذاری سازوکارهای ترمیمی در فرآیند کیفری می‌شود (Karimi, 2017).

با این تحلیل، روشن می‌شود که قصاص و دیات نه تنها با شاخص‌های عدالت غیرترمیمی همخوانی دارند، بلکه ظرفیت قابل توجهی برای تحقق عدالت ترمیمی و بازسازی آسیب‌های اجتماعی فراهم می‌کنند. این ویژگی‌ها موجب می‌شود که این جرایم به عنوان نمونه‌ای برجسته از ماهیت دوگانه عدالت کیفری در قانون ایران مورد مطالعه و تحلیل قرار گیرند و الگوی کاربردی برای سیاست جنایی تلفیقی ارائه دهند (Ebrahimi, 2019).

در نهایت، بررسی قصاص و دیات نشان می‌دهد که قانون مجازات اسلامی با حفظ اقتدار حق‌اللهی و رعایت اصول فقهی، توانسته است ضمن اجرای عدالت کیفری غیرترمیمی، سازوکارهایی برای صلح، گذشت و جبران خسارت ایجاد کند و نقش فعال بزه‌دیده و اولیای دم را در فرآیند کیفری برجسته نماید. این ویژگی، امکان تلفیق رویکردهای سزادهنده و ترمیمی را در نظام کیفری ایران فراهم ساخته و الگوی قابل توجهی برای توسعه سیاست جنایی نوین در کشور محسوب می‌شود.

ماهیت دوگانه عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی

قانون مجازات اسلامی ایران، با تأکید بر نصوص شرعی و قواعد فقهی، دارای یک ویژگی منحصربه‌فرد است که می‌توان آن را ماهیت دوگانه عدالت کیفری نامید. این ویژگی بیانگر آن است که نظام کیفری ایران، همزمان بر منطق سزادهنده و منطق ترمیمی استوار است و تلاش می‌کند ضمن اجرای کیفر مطابق اصول شرعی، امکان بازسازی آسیب‌های ناشی از جرم و جبران خسارت را نیز فراهم آورد (Ardebili, 2019).

از منظر عدالت سزادهنده، قانون مجازات اسلامی جرایم حدی مانند سرقت، زنا، شرب خمر و قذف را با مجازات‌های مشخص و غیرقابل تغییر تعریف کرده است. این جرایم بر اساس نصوص

قانونی نشان می‌دهد که قانونگذار تلاش کرده است ضمن رعایت اصول شرعی و اجرای عدالت، امکان ترمیم و بازسازی روابط اجتماعی را نیز فراهم کند (Jafari Langroudi, 2016).

یکی از شاخص‌های بارز عدالت ترمیمی در قصاص و دیات، نقش فعال بزه‌دیده و اولیای دم در فرآیند کیفری است. مطابق قانون مجازات اسلامی، اولیای دم حق دارند در تعیین مجازات، صلح یا دریافت دیه مشارکت داشته باشند (Mir Mohammad, 2020). این مشارکت فعال، هم باعث ارتقای رضایت از عدالت می‌شود و هم به کاهش آثار روانی و اجتماعی جرم کمک می‌کند. پژوهش‌های داخلی نشان داده‌اند که اعمال صلح و گذشت در قصاص، علاوه بر کاهش خشونت و تنش خانوادگی، موجب ایجاد حس مسئولیت‌پذیری و بازپروری در بزهکار نیز می‌شود (Hamidi, 2020).

تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که ویژگی‌های قصاص و دیات با شاخص‌های عدالت غیرترمیمی و ترمیمی همزمان هماهنگی دارند. از یک سو، اجرای قصاص مطابق نصوص شرعی و الزام به رعایت شرایط قانونی، نمایانگر منطق غیرترمیمی و اقتدار حق‌اللهی است (Katouzian, 2017). از سوی دیگر، امکان صلح، گذشت، دریافت دیه و نقش فعال اولیای دم، نشان‌دهنده انعطاف نسبی و سازوکارهای ترمیمی در قانون ایران است (Aghababaei, 2018). این ترکیب موجب شده است که قانون مجازات اسلامی، الگویی دوگانه و تلفیقی عدالت کیفری ارائه دهد.

در عمل، ظرفیت‌های ترمیمی قصاص و دیات به روش‌های متنوعی قابل تحقق هستند. اولاً، صلح و گذشت مستقیم بزه‌دیده، مهم‌ترین ابزار کاهش شدت کیفر است و به طور قابل توجهی آثار روانی و اجتماعی جرم را کاهش می‌دهد (Abbasi, 2022). ثانیاً، دریافت دیه، علاوه بر جبران مالی بزه‌دیده، به عنوان یک مکانیزم ترمیمی، روابط آسیب‌دیده را بازسازی می‌کند و امکان ادامه تعامل اجتماعی را فراهم می‌آورد (Kamali, 2015). ثالثاً، آموزش

مطابق نصوص شرعی که بیشتر در جرایم حدی نمود دارد (Jafari Langroudi, 2016). نقش فعال بزه‌دیده و اولیای دم در جبران خسارت و صلح که در جرایم قصاص و دیات به وضوح قابل مشاهده است (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). بازپروری بزهکار و پیشگیری از جرم مجدد که ضمن کاهش آثار منفی اجتماعی، به تقویت انسجام جامعه کمک می‌کند. تعادل میان اقتدار حاکمیت و ملاحظات انسانی که در شرایط خاص مانند توبه یا گذشت قابل اجرا است (Aghababaei, 2018).

از منظر حقوق تطبیقی، بسیاری از نظام‌های کیفری مدرن نیز تلاش کرده‌اند رویکرد ترمیمی را در کنار عدالت سزادهنده اعمال کنند. برای مثال، در کشورهای غربی، نهادهای میانجی‌گری کیفری و برنامه‌های بازپروری بزهکار، مشابه سازوکارهای صلح و گذشت در ایران عمل می‌کنند و هدف آنها کاهش آثار منفی جرم و بازگرداندن بزه‌دیده به موقعیت پیش از جرم است (Braithwaite, 2002; Zehr, 2002). تفاوت اصلی این است که در نظام ایران، این سازوکارها با حمایت صریح نصوص شرعی و اصول فقهی تلفیق شده‌اند و ماهیت دوگانه قانون را شکل می‌دهند.

نقش قانونگذار در تبیین و تعمیم این ماهیت دوگانه نیز قابل توجه است. قانون مجازات اسلامی تلاش کرده است ضمن رعایت حد و قصاص به عنوان نماد عدالت سزادهنده، سازوکارهایی برای تحقق عدالت ترمیمی نیز ایجاد کند. برای مثال، ماده‌های مربوط به صلح و گذشت در قصاص، تبدیل قصاص به دیه و اعمال تخفیف در صورت گذشت یا توبه، نمونه‌هایی از این تلاش هستند (Ashouri, 2017; Katouzian, 2017). چنین سازوکارهایی، هم عدالت کیفری را تحقق می‌بخشند و هم ظرفیت بازسازی روابط اجتماعی و کاهش آثار روانی و مالی جرم را فراهم می‌آورند. در نتیجه، می‌توان گفت که ماهیت دوگانه عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی به عنوان یک الگوی تلفیقی، ویژگی منحصر به

قرآنی و سنت پیامبر، واجد ماهیت حق‌اللهی هستند و هدف اصلی اجرای کیفر، تثبیت نظم عمومی و ایجاد بازدارندگی است (Ashouri, 2017). در این چارچوب، بزه‌دیده نقش محدودی دارد و اجرای مجازات عمدتاً بر اساس اقتدار حاکمیت و نصوص شرعی صورت می‌گیرد. از این رو، جرایم حدی نمونه‌ای بارز از عدالت غیرترمیمی در نظام کیفری ایران به شمار می‌روند (Braithwaite, 2002).

با این حال، تحلیل فقهی و حقوقی نشان می‌دهد که در جرایم قصاص و دیات، نظام کیفری ایران ظرفیت قابل توجهی برای اعمال عدالت ترمیمی فراهم کرده است. اولیای دم می‌توانند با صلح، گذشت و دریافت دیه، نقش فعال در فرآیند کیفری ایفا کنند و آثار روانی، مالی و اجتماعی جرم را کاهش دهند (Mohaghegh Damad, 2014). این سازوکارها شاخص‌های عدالت ترمیمی مانند بازپروری بزهکار، بازسازی روابط اجتماعی و جبران خسارت بزه‌دیده را عملی می‌کنند (Zehr, 2002). از این نظر، قانون مجازات اسلامی توانسته است دو منطق عدالت را در کنار یکدیگر اجرا کند و الگویی ترکیبی ارائه دهد.

مطالعات داخلی و خارجی نشان می‌دهند که این ماهیت دوگانه، مزایا و چالش‌های خاص خود را دارد. از مزایا می‌توان به بازدارندگی کیفرهای حدی، تضمین حقوق الهی، ایجاد احساس عدالت در جامعه و همزمان، افزایش رضایت بزه‌دیده و کاهش تنش‌های خانوادگی در قصاص و دیات اشاره کرد (Najafi, 2016). از سوی دیگر، ترکیب دو منطق می‌تواند باعث پیچیدگی در تصمیم‌گیری قضایی و نیاز به آموزش قضات و مسئولان برای مدیریت سازوکارهای ترمیمی شود (Duff, 2001)، زیرا برخی سازوکارهای فقهی برای ترمیم آسیب، نیازمند ارزیابی دقیق شرایط و تعامل میان بزه‌دیده و بزهکار هستند (Hamidi, 2020). در چارچوب عدالت کیفری دوگانه، شاخص‌های کلیدی عبارتند از: اقتدار حق‌اللهی و اجرای کیفر

فرد نظام حقوقی ایران است. این نظام با ترکیب منطقی سزادهنده و ترمیمی، ضمن حفظ اقتدار حاکمیت و اجرای حق الهی، امکان بازسازی آسیب‌ها و بازپروری بزهکار را فراهم می‌آورد. چنین الگویی می‌تواند به عنوان نمونه‌ای قابل مطالعه برای توسعه سیاست جنایی در سایر حوزه‌ها و کشورهای با نظام حقوقی مشابه، مورد استفاده قرار گیرد (Abbasi, 2022).

عناصر غیرترمیمی و حق الهی در نظام کیفر

در تحلیل ماهیت عدالت کیفری در قانون مجازات اسلامی، بخش مهمی از ساختار این نظام را باید در عناصر غیرترمیمی جست‌وجو کرد؛ عناصری که ریشه در مفهوم فقهی حق‌الله داشته و منطبق آن‌ها بیش از آنکه بر ترمیم روابط میان بزه‌دیده و بزهکار استوار باشد، بر صیانت از نظم عمومی، اجرای حکم شرع و تثبیت اقتدار حاکمیت دینی مبتنی است. در این چارچوب، کیفر نه ابزار گفت‌وگو یا مصالحه، بلکه واکنشی الزامی و قاعده‌مند به نقض حدود الهی تلقی می‌شود (Ardebili, 2019). نخستین عنصر غیرترمیمی، تعیین‌مندی و ثبات مجازات‌ها در جرایم حق‌اللهی، به‌ویژه حدود است. در این جرایم، نوع و میزان کیفر از پیش توسط شارع مشخص شده و اختیار قاضی در تغییر آن بسیار محدود است. این ویژگی، نشان‌دهنده غلبه منطقی سزادهنده است؛ زیرا پاسخ کیفری تابع ارزیابی فردی از زیان بزه‌دیده یا امکان سازش نیست، بلکه اجرای نص شرعی اصل بنیادین به شمار می‌رود (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). چنین ساختاری با عدالت ترمیمی که انعطاف، گفت‌وگو و توجه به وضعیت طرفین را محور قرار می‌دهد، تفاوت ماهوی دارد.

دومین شاخص، غلبه جنبه عمومی جرم بر اراده اشخاص است. در جرایم حق‌الناسی، گذشت بزه‌دیده می‌تواند تأثیر مستقیم بر سرنوشت دعوا داشته باشد؛ اما در حوزه حق‌الله، حتی در صورت رضایت اشخاص، اصل بر لزوم پیگیری و اجرای کیفر است، مگر در موارد استثنایی پیش‌بینی‌شده در فقه و قانون. این امر بیانگر آن

است که جرم، تعرض به نظم الهی و اجتماعی تلقی می‌شود، نه صرفاً یک تعارض فردی (Jafari Langroudi, 2016). بنابراین، هدف اصلی کیفر، بازگرداندن تعادل به نظم عمومی است، نه صرفاً ترمیم زیان خصوصی.

سومین عنصر، کارکرد اربابی و بازدارنده مجازات‌های حدی است. بسیاری از فقیهان و حقوقدانان، فلسفه این کیفرها را ایجاد هراس مشروع برای پیشگیری از گسترش جرم دانسته‌اند. این منطقی با نظریه بازدارندگی در عدالت سزادهنده همخوان است و بر نمادین بودن کیفر برای جامعه تأکید دارد (Ashouri, 2017). در این دیدگاه، اجرای کیفر پیام اخلاقی و هنجاری روشنی به جامعه می‌دهد و کارکرد آن بیش از آنکه ترمیمی باشد، تنظیم‌کننده رفتار جمعی است.

چهارمین ویژگی غیرترمیمی، کاهش نقش بزه‌دیده در فرآیند رسیدگی است. در جرایم حدی، بزه‌دیده معمولاً نقشی در تعیین سرنوشت مجازات ندارد و تصمیم‌گیری در حوزه صلاحیت حاکمیت و قاضی شرع قرار می‌گیرد. این امر برخلاف عدالت ترمیمی است که بزه‌دیده را بازیگر اصلی فرایند می‌داند (Mohaghegh Damad, 2014). در نظام حق‌اللهی، حتی اگر بزه‌دیده متضرر وجود داشته باشد، جرم ماهیتی فراتر از رابطه فردی پیدا می‌کند و به حوزه نظم الهی وارد می‌شود. پنجمین عنصر، مبنای تکلیفی کیفر است. در فقه اسلامی، اجرای حدود در صورت تحقق شرایط، نه یک اختیار سیاسی، بلکه تکلیف شرعی حاکم محسوب می‌شود. این نگاه تکلیفی، کیفر را از حوزه سازش‌پذیر خارج کرده و آن را در قالب وظیفه دینی تعریف می‌کند (Mohaghegh Damad, 2014). چنین برداشتی با منطقی ترمیمی که بر رضایت، توافق و مصلحت‌سنجی تأکید دارد، فاصله دارد.

ششمین شاخص، رسمیت و آیین‌مندی شدید فرایند اثبات در جرایم حق‌اللهی است. قواعد سخت‌گیرانه اثبات، مانند لزوم

(Damad, 2014). صلح در جرایم منتهی به قصاص، کارکردی فراتر از سازش مدنی داشته و واجد آثار مستقیم کیفری است. دومین عنصر، گذشت بزه‌دیده است که نقشی تعیین‌کننده در سقوط یا تبدیل مجازات دارد. گذشت در این چارچوب، نوعی بازگرداندن اختیار به زیان‌دیده محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که پاسخ کیفری صرفاً در اختیار دولت نیست. این ویژگی از شاخص‌های بنیادین عدالت ترمیمی است؛ زیرا اراده بزه‌دیده در مرکز فرایند قرار می‌گیرد (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). گذشت می‌تواند موجب تبدیل قصاص به دیه یا حتی سقوط کامل مجازات شود.

سومین عنصر، جبران خسارت از طریق دیه است. دیه افزون بر ماهیت کیفری، کارکردی جبرانی دارد و هدف آن ترمیم زیان مادی و تا حدی معنوی بزه‌دیده یا خانواده اوست. این سازوکار، پیوندی میان عدالت کیفری و مسئولیت مدنی ایجاد کرده و از این جهت با فلسفه ترمیمی همسو است (Najafi Abrandabadi, 2016). در مجموع، صلح، گذشت و دیه نشان می‌دهد که قانون مجازات اسلامی در حوزه حق‌الناس، امکان بازسازی روابط، کاهش کینه اجتماعی و احیای تعادل از دست‌رفته را فراهم کرده است. این عناصر، چهره‌ای انسانی‌تر به نظام کیفری بخشیده و آن را از یک الگوی صرفاً سزادهنده متمایز می‌سازد (Ashouri, 2017; Katouzian, 2017).

بحث و بررسی

بحث و بررسی حاضر نشان می‌دهد که عدالت کیفری در ایران را نمی‌توان در قالب دوگانه‌ی ساده سزادهنده یا ترمیمی توضیح داد، بلکه با یک الگوی درهم‌تنیده مواجه‌ایم که در آن، سازوکارهای ترمیمی در بستر یک ساختار هنجاری مبتنی بر کیفرهای شرعی عمل می‌کنند. این وضعیت، از یک سو ریشه در تفکیک فقهی حق‌الله و حق‌الناس دارد و از سوی دیگر، با تحولات نوین سیاست جنایی و توجه جهانی به عدالت ترمیمی قابل تبیین است. در

شهادت شهود خاص یا اقرارهای مکرر، نشان می‌دهد که اجرای کیفر حدی تابع تشریفات ویژه‌ای است که به حفظ قطعیت و مشروعیت حکم کمک می‌کند (Khaleghi, 2021). این رسمیت‌گرایی، چهره‌ای حقوقی و اقتدارمحور به نظام کیفر می‌بخشد. هفتمین عنصر، تقدم مصلحت عمومی بر مصلحت فردی است. در جرایم حق‌الله، حتی اگر اجرای کیفر برای فرد زیان‌بار باشد، مصلحت اجتماعی و صیانت از ارزش‌های بنیادین جامعه در اولویت قرار می‌گیرد (Katouzian, 2017). این تقدم، نشانه روشنی از غیرترمیمی بودن ساختار کیفر در این حوزه است. در نهایت، باید توجه داشت که وجود عناصر غیرترمیمی به معنای فقدان کامل ملاحظات انسانی نیست، بلکه نشان می‌دهد که در بخش‌هایی از قانون مجازات اسلامی، اقتدار هنجاری و الهی قانون بر سازوکارهای توافقی و ترمیمی غلبه دارد. این بخش از نظام کیفر، ستون فقرات نظم عمومی و بیانگر پیوند میان شریعت و سیاست جنایی است (Sabri, 2019).

عناصر ترمیمی و حق‌الناس: صلح، گذشت و جبران خسارت

در کنار ساختار حق‌اللهی و غیرترمیمی برخی جرایم، قانون مجازات اسلامی واجد سازوکارهایی است که به روشنی در چارچوب عدالت ترمیمی قابل تحلیل‌اند؛ این سازوکارها عمدتاً در حوزه جرایم حق‌الناسی، به‌ویژه قصاص و دیات، جلوه‌گر می‌شوند. در این قلمرو، جرم نه صرفاً نقض نظم عمومی، بلکه لطمه به حق فردی تلقی می‌شود و از این رو، بزه‌دیده یا اولیای دم نقش محوری در تعیین سرنوشت دعوای کیفری دارند (Ardebili, 2019).

نخستین عنصر ترمیمی، نهاد صلح است. صلح به‌عنوان یکی از تأسیسات مهم فقهی و حقوقی، امکان توافق میان بزه‌دیده و بزه‌کار را فراهم می‌سازد و می‌تواند به جای اجرای مجازات شدید، به راه‌حلی مبتنی بر تفاهم و جبران خسارت منجر شود. این نهاد نه تنها از تشدید تنش‌های اجتماعی جلوگیری می‌کند، بلکه زمینه بازسازی روابط آسیب‌دیده را نیز مهیا می‌سازد (Mohaghegh

حقوق ایران، به‌ویژه در حوزه قصاص و دیات، نهادهایی چون صلح، گذشت، تبدیل قصاص به دیه و امکان سازش، نشان می‌دهد که پاسخ به جرم لزوماً به اجرای کیفر شدید ختم نمی‌شود، بلکه می‌تواند به سمت بازسازی روابط اجتماعی و جبران خسارت سوق یابد؛ امری که با شاخص‌های بنیادین عدالت ترمیمی همچون مشارکت فعال بزه‌دیده، پذیرش مسئولیت از سوی بزه‌کار و تلاش برای ترمیم زیان‌ها همخوانی دارد. در عین حال، وجود کیفرهای حدی و ساختار اقتدارمحور حق‌اللهی، بُعد غیرترمیمی و سزادهنده نظام را تثبیت می‌کند و نشان می‌دهد که عدالت کیفری در ایران، از منظر هنجاری، تلفیقی و نه جایگزین‌ساز است.

در مقایسه تطبیقی، تجربه کشورهای غربی نشان می‌دهد که عدالت ترمیمی حتی در جرایم شدید نیز به تدریج جایگاه یافته است (Braithwaite, 2002)؛ برنامه‌های میانجی‌گری میان بزه‌دیده و بزه‌کار در جرایم خشن، نشست‌های خانوادگی و برنامه‌های بازپروری، نمونه‌هایی از تلاش برای کاهش آسیب‌های ثانویه جرم هستند. با این حال، در این نظام‌ها نیز عدالت ترمیمی به‌طور کامل جایگزین کیفر نشده، بلکه در کنار آن قرار گرفته است. این وضعیت با الگوی ایران قابل مقایسه است، با این تفاوت که در ایران، پشتوانه ترمیمی نه صرفاً ملاحظات جرم‌شناختی، بلکه مبانی فقهی و اخلاقی است. امکان گذشت اولیای دم در قتل عمد یا تبدیل مجازات به دیه، از منظر کارکردی مشابه برنامه‌های ترمیمی غربی است، اما مشروعیت آن از منبعی دینی و حقوقی متفاوت نشأت می‌گیرد. از این رو، می‌توان گفت که نظام ایران از دیرباز واجد عناصر ترمیمی بوده، هرچند این عناصر در قالب سنتی و فقهی تعریف شده‌اند، نه در چارچوب نظریه‌های نوین جرم‌شناسی.

نقاط قوت قانون ایران در این مقایسه، در درجه نخست، وجود نهادهای تثبیت‌شده و الزام‌آور برای سازش و جبران خسارت است. برخلاف بسیاری از نظام‌های غربی که برنامه‌های ترمیمی غالباً

اختیاری و وابسته به سیاست‌های قضایی‌اند، در ایران، گذشت بزه‌دیده می‌تواند اثر مستقیم بر سقوط یا تبدیل مجازات داشته باشد و این امر، قدرت واقعی به بزه‌دیده می‌دهد. افزون بر آن، پیوند دیه با ساختار کیفری، امکان جبران مالی را در متن پاسخ کیفری قرار داده و شکاف میان عدالت کیفری و مدنی را کاهش داده است. با این حال، محدودیت‌هایی نیز وجود دارد؛ از جمله آنکه سازوکارهای ترمیمی عمدتاً به جرایم حق‌الناسی محدود شده و در حوزه حدود، به سبب غلبه منطق حق‌اللهی، امکان انعطاف کمتر است. همچنین، چارچوب نهادی مشخصی برای میانجی‌گری حرفه‌ای، حمایت روانی از بزه‌دیده و نظارت بر اجرای توافقات در همه مراحل دادرسی به صورت منسجم توسعه نیافته است؛ موضوعی که در بسیاری از کشورهای پیشرو در عدالت ترمیمی مورد توجه قرار گرفته است. از منظر بومی، ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی ایران برای توسعه عدالت ترمیمی قابل توجه است. سنت‌های حل‌وفصل اختلاف از طریق ریش‌سفیدان، شوراها محلی و میانجی‌گری عرفی، با منطق ترمیمی سازگارند و می‌توانند در چارچوب حقوقی رسمی هدایت شوند. افزون بر آن، ارزش‌های دینی مانند عفو، گذشت و اصلاح ذات‌البین، پشتوانه اخلاقی مهمی برای پذیرش سازوکارهای ترمیمی فراهم می‌کنند. در مقابل، چالش‌هایی همچون نگرش کیفرمحور بخشی از افکار عمومی، کمبود آموزش تخصصی برای قضات و میانجی‌گران و فقدان زیرساخت‌های نهادی منسجم، می‌تواند مانع گسترش مؤثر این رویکرد شود. بنابراین، توسعه عدالت ترمیمی در ایران نه صرفاً نیازمند اصلاح قانونی، بلکه مستلزم سیاست‌گذاری فرهنگی و نهادی است.

الگوی ترکیبی عدالت کیفری پیامدهای عملی مهمی دارد. برای بزه‌دیده، این الگو امکان انتخاب میان انتقام قانونی و ترمیم را فراهم می‌کند و می‌تواند به کاهش آسیب‌های روانی و احساس بی‌عدالتی کمک کند. برای بزه‌کار، فرصت پذیرش مسئولیت و جبران

ترمیمی عدالت را برجسته می‌سازد. این همزیستی نشان می‌دهد که نظام کیفری ایران پیشاپیش واجد الگوی ترکیبی بوده و پیش از شکل‌گیری نظریه‌های مدرن عدالت ترمیمی، ظرفیت‌هایی برای جبران خسارت، سازش و بازسازی روابط اجتماعی در آن وجود داشته است.

تحلیل‌ها آشکار ساخت که این ماهیت دوگانه، کارکردهای مکملی ایجاد می‌کند. بُعد غیرترمیمی با ایجاد قطعیت هنجاری، بازدارندگی و تأکید بر مسئولیت اخلاقی، چارچوب نظم عمومی را تثبیت می‌کند. در مقابل، بعد ترمیمی با مشارکت دادن بزه‌دیده، تشویق بزه‌کار به پذیرش مسئولیت و فراهم‌سازی امکان جبران، از تشدید تعارضات اجتماعی جلوگیری کرده و زمینه بازپذیری را تقویت می‌کند. در واقع، عدالت کیفری در این الگو نه صرفاً پاسخ به جرم، بلکه سازوکاری برای بازگرداندن تعادل اخلاقی، اجتماعی و حتی عاطفی در جامعه است. این ویژگی می‌تواند به کاهش چرخه انتقام، کاهش جمعیت کیفری و افزایش رضایت بزه‌دیدگان منجر شود.

با وجود این ظرفیت‌ها، چالش‌هایی نیز شناسایی شد. نخست، عدم توسعه نهادی سازوکارهای حرفه‌ای میانجی‌گری و حمایت از بزه‌دیدگان، باعث شده است که بخش مهمی از ظرفیت‌های ترمیمی در سطح عملی بالفعل نشود. دوم، تمرکز تاریخی بر کیفر و تلقی عمومی از عدالت به‌مثابه مجازات، ممکن است پذیرش اجتماعی رویکردهای ترمیمی را محدود کند. سوم، در برخی حوزه‌ها مانند جرایم حدی، محدودیت‌های فقهی و قانونی امکان انعطاف ترمیمی را کاهش می‌دهد و نیازمند تفسیرهای اجتهادی و سیاست‌گذاری دقیق است. چهارم، نبود آموزش تخصصی برای قضات، ضابطان و میانجی‌گران در حوزه عدالت ترمیمی، خطر اجرای صوری و غیرکارآمد این سازوکارها را افزایش می‌دهد.

در عین حال، زمینه‌های فرهنگی ایران مانند ارزش‌های دینی مرتبط با عفو، گذشت و اصلاح، پشتوانه‌ای قوی برای توسعه الگوی ترکیبی فراهم می‌کند. این پشتوانه، اگر با سیاست‌گذاری علمی و

خسارت، احتمال بازپذیری اجتماعی را افزایش می‌دهد و از برجسب‌زنی دائمی می‌کاهد. در سطح جامعه، ترکیب بازدارندگی کیفر با ترمیم روابط، می‌تواند به کاهش چرخه خشونت و تقویت اعتماد اجتماعی منجر شود. با این حال، اگر تعادل میان این دو منطق به‌درستی مدیریت نشود، خطر تعارض انتظارات وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که اجرای کیفر شدید ممکن است فرایندهای ترمیمی را تضعیف کند یا برعکس، تمرکز بیش از حد بر سازش، احساس بی‌کیفری ایجاد کند. بنابراین، چالش اصلی سیاست جنایی ایران، نه انتخاب میان دو رویکرد، بلکه تنظیم هوشمندانه نسبت میان آن‌هاست.

در نهایت، تعامل و تقابل عناصر ترمیمی و غیرترمیمی، تصویری پویا از عدالت کیفری ارائه می‌دهد؛ تصویری که در آن، کیفر نه تنها ابزار تنبیه، بلکه بخشی از فرآیند گسترده‌تری برای بازگرداندن تعادل اخلاقی و اجتماعی است. این الگو، در صورت تقویت سازوکارهای نهادی ترمیمی و تفسیر انسانی‌تر از ظرفیت‌های موجود، می‌تواند به عنوان نمونه‌ای متمایز از تلفیق سنت فقهی و دستاوردهای نوین جرم‌شناسی مطرح شود و به غنای نظریه عدالت کیفری در سطح بین‌المللی کمک کند.

نتیجه‌گیری

قانون مجازات اسلامی ایران واجد ساختاری یگانه در میان نظام‌های کیفری معاصر است؛ ساختاری که نه بر انحصار منطق سزادهنده استوار است و نه به‌طور کامل در چارچوب عدالت ترمیمی قابل تحلیل، بلکه از تعامل مستمر این دو رویکرد شکل گرفته است. بررسی جرایم حدی، قصاص و دیات نشان داد که مبنای تفکیک حق‌الله و حق‌الناس، نقش تعیین‌کننده‌ای در صورت‌بندی پاسخ کیفری دارد. در حوزه حدود، غلبه جنبه الهی و نظم عمومی، کیفر را به مثابه تکلیف حاکمیت و ابزار صیانت از هنجارهای بنیادین جامعه معرفی می‌کند؛ در حالی که در قصاص و دیات، اراده بزه‌دیده و امکان صلح و گذشت، بُعد انسانی‌تر و

ارتقای آگاهی عمومی درباره کارکردهای صلح و گذشت و ترویج نگاه اصلاحی به بزهکاران، زمینه پذیرش اجتماعی عدالت ترمیمی را فراهم می‌آورد. در بُعد پژوهشی، انجام مطالعات میدانی درباره آثار واقعی صلح و گذشت بر کاهش تکرار جرم و رضایت بزهدیدگان، به سیاست‌گذاری مبتنی بر داده کمک خواهد کرد. در مجموع، نتیجه پژوهش آن است که آینده سیاست جنایی ایران در گرو مدیریت هوشمندانه تعامل میان عناصر ترمیمی و غیرترمیمی است؛ تعاملی که اگر به‌درستی هدایت شود، می‌تواند الگویی بومی، مشروع و کارآمد از عدالت کیفری ارائه دهد؛ الگویی که هم پاسدار هنجارهای بنیادین است و هم ظرفیت التیام اجتماعی را در دل خود دارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Contemporary criminal justice theory has increasingly moved beyond a purely punitive conception of legal response toward crime and has embraced more complex models integrating restoration, participation, and social reconciliation. Modern criminological discourse conceptualizes criminal justice through two dominant paradigms: retributive justice, centered on punishment, deterrence, and preservation of public order, and restorative justice, which emphasizes repairing harm, restoring relationships, and reintegrating offenders into society (Braithwaite, 2002; Zehr, 2002). At first glance, the Islamic Penal Code of Iran—particularly within the domains of hudud, qisas, and diyah crimes—appears firmly aligned with retributive justice due to the existence of corporal punishments, capital sanctions, and strict doctrinal structures rooted in Islamic jurisprudence. Many legal analyses therefore

نهادی همراه شود، می‌تواند الگوی عدالت کیفری ایران را به نمونه‌ای قابل عرضه در سطح تطبیقی تبدیل کند. تجربه نشان می‌دهد که تلفیق کیفر و ترمیم، در صورتی که متوازن و هدفمند باشد، نه تنها تضعیف اقتدار قانون را در پی ندارد، بلکه مشروعیت آن را از طریق رضایت اجتماعی افزایش می‌دهد.

بر این اساس، پیشنهاداتی در چند بُعد قابل طرح است: در بعد تقنینی، تقویت جایگاه قانونی میانجی‌گری کیفری، توسعه دامنه نهادهای صلح و گذشت و پیش‌بینی سازوکارهای روشن نظارتی بر اجرای توافقات ترمیمی ضروری است. در بُعد قضایی، ایجاد واحدهای تخصصی عدالت ترمیمی در دادسراها و محاکم و آموزش قضات در زمینه مهارت‌های میانجی‌گری و مدیریت تعارض پیشنهاد می‌شود. در بُعد اجرایی و نهادی، گسترش مراکز خدمات حمایتی برای بزهدیدگان، حضور مشاوران اجتماعی و روان‌شناسان در فرآیند ترمیم و همکاری با نهادهای مدنی می‌تواند کارآمدی این رویکرد را افزایش دهد. در بُعد فرهنگی و آموزشی،

classify the system as predominantly punitive and authority-oriented (Ardebili, 2019). However, deeper doctrinal and functional examination reveals that alongside punitive mechanisms, the law embeds institutions such as forgiveness, reconciliation, repentance, financial compensation, and victim participation, all of which resonate strongly with restorative justice principles (Ashouri, 2017). This coexistence produces a conceptual tension within Islamic criminal policy: whether these crimes represent rigid manifestations of divine punishment or constitute components of a broader hybrid justice model. Scholarly debates highlight this ambiguity, as some interpretations emphasize sovereign authority and public order enforcement, whereas others stress the centrality of victims' rights and negotiated resolution mechanisms (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). The theoretical importance of revisiting this issue lies in bridging Islamic

criminal jurisprudence with contemporary criminological theory and demonstrating that restorative justice is not exclusively a modern Western innovation but may already exist within traditional legal frameworks. By analyzing hudud, qisas, and diyah crimes through restorative justice theory, this study seeks to clarify how confrontation and interaction between restorative and non-restorative logics shape the structure of criminal justice in Iran and reveal an integrated paradigm rather than a dichotomous system (Braithwaite, 2002; Zehr, 2002).

Retributive justice traditionally interprets crime as a violation of legal order and moral norms requiring proportionate punishment to restore balance and reinforce deterrence. Under this paradigm, punishment is justified as moral accountability and social protection, while the victim's procedural role remains limited (Duff, 2001). Conversely, restorative justice reconceptualizes crime as harm inflicted upon individuals and social relationships rather than merely an offense against the state. Its primary objectives include healing victims, encouraging offender responsibility, and rebuilding damaged social bonds through dialogue, mediation, and compensation (Zehr, 2002). Restorative justice prioritizes participation, reconciliation, and reintegration over coercive sanctioning, seeking long-term crime prevention through moral restoration rather than fear-based deterrence (Braithwaite, 2002). Within Islamic criminal law, these two paradigms intersect through the doctrinal distinction between *ḥaqq Allāh* (divine rights) and *ḥaqq al-nās* (human rights), a dual classification that inherently accommodates both punitive and restorative responses. Hudud crimes primarily protect divine order and collective morality, thereby reflecting retributive logic, whereas qisas and diyah crimes center upon individual victims and allow reconciliation, forgiveness,

and compensation (Ardebili, 2019; Ashouri, 2017). Iranian legal scholarship recognizes that this duality challenges simplistic categorizations of Islamic criminal justice as purely punitive, because mechanisms such as pardon, settlement, and conversion of punishment demonstrate normative flexibility and ethical concern for social harmony (Mohaghegh Damad, 2014). Consequently, the theoretical framework of the study rests on analyzing criminal justice as a continuum rather than a binary opposition, where punitive authority and restorative participation coexist within a unified normative structure. This analytical perspective allows Islamic criminal law to be interpreted as a culturally grounded model of hybrid justice capable of reconciling divine command, social order, and human reconciliation (Hamidi, 2020).

Hudud offenses represent the most explicit manifestation of non-restorative justice within the Islamic Penal Code. Defined by fixed punishments derived from Qur'anic and prophetic sources, hudud sanctions symbolize the enforcement of divine sovereignty and moral boundaries. Because the type and extent of punishment are predetermined, judicial discretion and victim influence are limited, reinforcing the authority of law rather than negotiated settlement (Ardebili, 2019). These crimes—such as theft, adultery, false accusation, and alcohol consumption—are treated primarily as violations against God and society, not merely individual victims. Accordingly, punishment serves symbolic, moral, and deterrent purposes, affirming social norms and reinforcing collective ethical order (Jafari Langroudi, 2016). The retributive dimension is evident in the emphasis on proportional punishment and public deterrence, consistent with classical theories of punishment aimed at preventing future crime (Katouzian, 2017). Nevertheless, even within this highly structured punitive domain,

Islamic jurisprudence introduces limited restorative openings. Institutions such as repentance (*tawbah*), strict evidentiary standards, and suspension of punishment under doubt illustrate an underlying concern for moral reform and avoidance of unjust punishment (Ashouri, 2017). These mechanisms demonstrate that although hudud crimes predominantly embody non-restorative justice, the legal system does not entirely exclude rehabilitative or humanitarian considerations. Instead, it maintains a cautious balance between divine obligation and social mercy, reflecting an interaction rather than absolute separation between punitive and restorative logics (Hamidi, 2020). Therefore, hudud crimes establish the structural foundation of authority and deterrence upon which the broader hybrid criminal justice model operates.

In contrast to hudud crimes, qisas and diyah represent domains where restorative justice principles become significantly more visible. Qisas, governing intentional homicide and bodily injury, grants decisive authority to victims or victims' heirs, allowing them to demand retaliation, accept financial compensation, or grant forgiveness. This empowerment transforms criminal justice from a state-centered response into a participatory process involving moral choice and reconciliation (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). The possibility of settlement and pardon embodies core restorative values by enabling dialogue, reducing hostility, and encouraging accountability by offenders (Mohaghegh Damad, 2014). Diyah further strengthens restorative logic by prioritizing compensation and reparation rather than physical punishment, thereby directly addressing the material and emotional harm suffered by victims' families (Ardebili, 2019). Through compensation, the system seeks restoration of social equilibrium and

prevention of prolonged cycles of revenge, aligning closely with modern restorative justice objectives. Research indicates that forgiveness and negotiated settlement contribute to emotional healing, social cohesion, and offender reintegration, outcomes strongly emphasized in restorative criminology (Hamidi, 2020). Moreover, victim participation enhances perceptions of fairness and legitimacy within the justice process, reducing alienation often associated with purely punitive systems (Najafi Abrandabadi, 2016). Thus, qisas and diyah illustrate how Islamic criminal law integrates punishment with reconciliation, demonstrating that even severe crimes may be resolved through restorative pathways without undermining legal authority. These mechanisms reveal the adaptive capacity of Islamic criminal policy to harmonize justice, mercy, and social stability. The coexistence of hudud, qisas, and diyah within a single legislative framework produces a dynamic interaction between restorative and non-restorative justice. Rather than representing contradictory philosophies, these approaches function as complementary responses addressing different dimensions of crime. Hudud crimes safeguard collective moral order through certainty and deterrence, whereas qisas and diyah facilitate individualized justice focused on healing and reconciliation. This structural differentiation reflects a sophisticated legal philosophy grounded in the distinction between divine and human rights, allowing criminal justice to respond simultaneously to public order concerns and interpersonal harm (Ashouri, 2017). Comparative criminological scholarship demonstrates that many modern legal systems similarly combine punishment with restorative practices, suggesting convergence between Islamic criminal policy and contemporary global trends (Braithwaite, 2002). The Iranian model therefore exemplifies a hybrid system in which

confrontation between punitive authority and restorative participation generates institutional balance rather than doctrinal conflict. Strengths of this hybrid model include enhanced victim satisfaction, preservation of social harmony, and maintenance of deterrence, while challenges involve ensuring consistent judicial interpretation and developing professional mediation structures capable of operationalizing restorative principles (Duff, 2001). Expanding mediation mechanisms, encouraging reconciliation throughout judicial proceedings, and adopting restoration-oriented interpretations of legal provisions could strengthen coherence within this dual system and improve criminal policy effectiveness. Ultimately, the interaction between the two paradigms demonstrates that justice in the Islamic Penal Code operates along a spectrum integrating moral accountability with social restoration rather than privileging one logic exclusively (Zehr, 2002).

The study demonstrates that criminal justice in the Islamic Penal Code of Iran embodies neither a purely punitive nor an exclusively restorative system but a complex hybrid model grounded in the interaction of divine authority and human reconciliation. Hudud crimes reinforce collective moral order through certainty and deterrence, while qisas and diyah introduce participatory mechanisms that empower victims, encourage forgiveness, and promote social repair. This dual structure reveals a legal philosophy seeking equilibrium between justice and mercy, authority and compassion, punishment and restoration. The coexistence of these elements illustrates that Islamic criminal policy possesses inherent flexibility capable of responding to both societal protection and human healing. Recognizing this hybrid nature allows a more nuanced understanding of Islamic criminal justice and highlights its potential

contribution to contemporary debates on restorative justice and criminal reform. Strengthening reconciliation institutions, expanding mediation practices, and fostering restorative interpretations within existing legal frameworks can further enhance the effectiveness, legitimacy, and humanitarian character of the system while preserving its normative foundations.

References

- Abbasi, H. (2022). *The Role of Legal Institutions in Guaranteeing the Security of Transactions and Investment*. Mizan Publications.
- Aghababaei, M. (2018). *Jurisprudential and Legal Analysis of Hudud for Theft and Adultery*. Shahid Beheshti University.
- Ardebili, M. A. (2019). *General Criminal Law (Volume 1)*. Mizan.
- Ashouri, M. (2017). *Criminal Procedure (Volume 1)*. Samt.
- Braithwaite, J. (2002). *Restorative justice and responsive regulation*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780195136395.001.0001>
- Duff, R. A. (2001). *Punishment, communication, and community*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780195104295.01.0001>
- Ebrahimi, S. (2019). *Criminal Policy and Crime Prevention*. Samt.
- Hamidi, A. (2020). *Principles and Criminal Policy*. University of Tehran.
- Jafari Langroudi, M. J. (2016). *Legal Terminology*. Ganje Danesh.
- Kamali, M. (2015). *Comparative Criminal Jurisprudence*. Samt.
- Karimi, F. (2017). *Islamic Criminal Law*. University of Tehran Press.
- Katouzian, N. (2017). *Introduction to the Science of Law*. Sehami Enteshar Company.
- Khaleghi, A. (2021). *Applied Criminal Procedure*. Shahre Danesh.
- Mir Mohammad Sadeghi, H. (2020). *Specific Criminal Law*. Mizan.
- Mohaghegh Damad, M. (2014). *Rules of Jurisprudence (Volume 2)*. Samt.
- Najafi Abrandabadi, M. (2016). *Theories of Criminal Justice*. Samt.
- Sabri, M. (2019). *Comparative Criminal Jurisprudence*. Hawzah and University Research Institute.
- Zehr, H. (2002). *The little book of restorative justice*. Good Books.